

نقد یک تفکر یا حمله به صاحب تفکر؟

## جدال بین نمایش وفاداری و عقل انتزاعی در انقلاب شیر و خورشید

مقاله تحلیلی - راهبردی درباره فرهنگ وفاداری سنجی، خطر راست افراطی، و ضرورت عملگرایی مشروطه خواهانه

Peyman Bakhshayesh تهیه شده بر اساس چارچوب تحلیلی و یادداشت پیشنهادی آقای دکتر/آقای

مه ۲۰۲۶

### تذکره

در بخشی از اپوزیسیون پادشاهی خواه و ملی گرای ایران، سیاست در حال تبدیل شدن به میدان نمایش وفاداری است؛ میدانی که در آن گاه نقد یک تصمیم سیاسی به حمله به صاحب تفکر، خیانت به شاهزاده، چپ گرایی یا بی وفایی تعبیر می شود. این مقاله استدلال می کند که پیروزی پادشاهی مشروطه یا هر گذار ملی موفق، نه از راه نمایش افراطی وفاداری، بلکه از مسیر عقل انتزاعی، قانون گرایی، میانه روی، ائتلاف سازی، و اخلاق عملگرایی نتیجه گرا می گذرد.

## فهرست مطالب

۱. چکیده اجرایی
۲. صورت مسئله: سیاست به مثابه نمایش وفاداری
۳. نقد تفکر یا حمله به صاحب تفکر؟
۴. انقلاب ۵۷: میان تحلیل تاریخی و اسطوره بی‌وفایی
۵. اخلاق عملگرایی نتیجه‌گرا و تفاوت عمل با نتیجه عمل
۶. نمونه ۱۶ مه: چرا حضور در تظاهرات تامی رابینسون خطای راهبردی است؟
۷. تجربه شخصی نویسنده: از پیشینه چپ تا دفاع عقلانی از پادشاهی مشروطه
۸. خطر راست‌گرایی نمایشی برای مشروعیت بین‌المللی مشروطه‌خواهی
۹. شاهزاده رضا پهلوی: رهبر عبور، نه ابزار وفاداری سنجی
۱۰. از سالن مد وفاداری تا مدرسه سیاست ملی
۱۱. پیشنهاد راهبردی: سکوت فعال، مشاهده‌گری نقادانه و بازگشت به عقلانیت
۱۲. جمع‌بندی: وفاداری واقعی یعنی حفاظت از امکان پیروزی

## ۱. چکیده اجرایی

این مقاله از یک مشاهده سیاسی آغاز می‌کند: در بخشی از فضای پادشاهی‌خواه و ملی‌گرای ایرانی، سیاست به جای آنکه میدان تحلیل، برنامه‌سازی و سنجش پیامدها باشد، به صحنه‌ای برای نمایش وفاداری تبدیل شده است. در این صحنه، افراد نه بر اساس کیفیت استدلال، دقت راهبردی یا توانایی ائتلاف‌سازی، بلکه بر اساس شدت ابراز نفرت از «ملا»، «چی»، «مجاهد»، «جمهوری‌خواه» یا «منتقد» سنجیده می‌شوند. گویی سیاست نه هنر ساختن آینده، بلکه مسابقه‌ای برای اثبات پاکی گذشته و وفاداری بی‌قید و شرط به نمادهای سلطنتی است.

مسئله اصلی این مقاله مخالفت با شاهزاده رضا پهلوی، خاندان پهلوی، پرچم شیر و خورشید یا ایده پادشاهی مشروطه نیست. برعکس، مقاله از این فرض حرکت می‌کند که پادشاهی مشروطه می‌تواند در ایران امروز یک امکان جدی برای گذار، ثبات نهادی، آشتی ملی و بازسازی دولت باشد؛ اما فقط به شرطی که خود را در مرکز جامعه، در زبان قانون، در چارچوب پارلمانتاریسم، و در میدان میانه‌روی سیاسی تعریف کند. هرچه این جریان به راست افراطی، نفرت‌محوری، وفاداری سنجی و ضدیت کور با طیف‌های دیگر اپوزیسیون نزدیک‌تر شود، از شانس تاریخی خود دورتر می‌شود.

نمونه عینی این بحران، بحث درباره شرکت برخی ایرانیان در تظاهرات ۱۶ مه ۲۰۲۶ لندن به دعوت یا در کنار جریان‌های راست افراطی نزدیک به تامی رابینسون است. ممکن است مدافعان این حضور بگویند «چپ جهانی هم‌دست آخوندهاست» و «میهن‌پرستان ایرانی به پلتفرم نیاز دارند». اما در سیاست راهبردی، نیت خوب کافی نیست. پرسش اصلی این است: تصویر حاصل از این حضور چیست؟ آیا پرچم شیر و خورشید و عکس شاهزاده در چنین صحنه‌ای به سود مشروعیت بین‌المللی جنبش مشروطه‌خواهی است یا آن را در قاب راست افراطی، ضد مهاجر و ضد مسلمان قرار می‌دهد؟

استدلال مقاله روشن است: وفاداری واقعی به ایران و به امکان پادشاهی مشروطه، الزاماً به معنای شرکت در هر صحنه‌ای نیست که چند شعار ضد جمهوری اسلامی در آن شنیده می‌شود. گاهی کناره‌گیری از یک صحنه، وفادارانه‌تر از حضور در آن است؛ زیرا سیاست فقط «چه می‌گوییم» نیست، بلکه «کجا می‌ایستیم»، «کنار چه کسانی دیده می‌شویم» و «تصویر ما چگونه مصرف می‌شود» نیز هست.

## ۲. صورت مسئله: سیاست به مثابه نمایش وفاداری

در وضعیت کنونی، بخشی از اپوزیسیون پادشاهی‌خواه و ملی‌گرا با یک خطر درونی مواجه است: فروکاستن سیاست به نمایش وفاداری. این وضعیت زمانی شکل می‌گیرد که پیچیدگی‌های تاریخی، فلسفی، اقتصادی و سیاسی کنار گذاشته می‌شوند و علت انقلاب ۵۷ به یک گزاره ساده تقلیل می‌یابد: مردم وفادار نبودند، نمک‌شناس بودند، و به سامانه پادشاهی خیانت کردند.

این تفسیر ممکن است از نظر عاطفی برای بخشی از حامیان پهلوی قابل فهم باشد، زیرا انقلاب ۵۷ در نتیجه خود فاجعه‌ای تاریخی آفرید: سقوط دولت مدرن، قدرت‌گیری روحانیت سیاسی، اعدام و سرکوب، جنگ، انزوا، مهاجرت و تخریب اعتماد ملی. اما تحلیل

سیاسی نباید به داوری اخلاقی ساده تقلیل یابد. انقلاب ۵۷ حاصل مجموعه‌ای از عوامل بود: ساختار قدرت، ضعف نهادهای حزبی، فشارهای ژئوپولیتیک، جنگ سرد، نفوذ اسلام سیاسی، فعالیت شبکه‌های چپ و مذهبی، شکاف میان توسعه اقتصادی و مشارکت سیاسی، و خطاهای محاسباتی نیروهای داخلی و خارجی.

وقتی همه این عوامل حذف می‌شوند و تنها «بی‌وفایی» باقی می‌ماند، سیاست به اخلاق‌نامه درباری تبدیل می‌شود. در چنین فضایی، هرکس پرسش انتزاعی بپرسد، هرکس پیامدها را بسنجد، هرکس بگوید «این تاکتیک ممکن است به ضرر شاهزاده تمام شود»، ممکن است بلافاصله متهم شود که وفادار نیست، چپ است، با پادشاهی مخالف است، یا هنوز از گذشته خود عبور نکرده است.

نتیجه این وضعیت، خفه شدن تفکر است. جنبشی که می‌خواهد کشور را از یک حکومت ایدئولوژیک عبور دهد، نباید خود به آیین وفاداری بی‌پرسش تبدیل شود. اگر نقد تاکتیک به بی‌وفایی تعبیر شود، راه بر عقل سیاسی بسته می‌شود؛ و اگر راه عقل سیاسی بسته شود، جنبش به جای قدرت‌سازی، به آیین‌سازی و نمایش هویتی فرو می‌غلند.

### ۳. نقد تفکر یا حمله به صاحب تفکر؟

یکی از نشانه‌های بلوغ سیاسی آن است که جامعه بتواند میان نقد یک فکر و حمله به صاحب آن فکر تفکیک کند. در فضای نابالغ سیاسی، نقد یک موضع به سرعت به نقد هویت فرد تبدیل می‌شود. اگر کسی بگوید «شرکت در فلان تجمع راست افراطی برای پرچم شیر و خورشید خطرناک است»، پاسخ سالم باید بررسی استدلال باشد؛ اما پاسخ ناسالم این است که گفته شود: «پس تو با شاهزاده مشکل داری»، «تو هنوز چپی هستی»، یا «تو به اندازه کافی وطن‌پرست نیستی».

این جابه‌جایی از نقد فکر به حمله به صاحب فکر، یکی از مخرب‌ترین عادات‌های سیاست ایرانی است. جمهوری اسلامی سال‌ها همین منطق را به کار برده است: نقد حکومت را به دشمنی با دین، نقد رهبر را به دشمنی با اسلام، نقد سپاه را به خیانت به کشور، و نقد سیاست خارجی را به مزدوری بیگانه تبدیل کرد. اگر اپوزیسیون آزادی‌خواه همین الگو را با واژگان دیگری بازتولید کند، از نظر روان‌شناسی سیاسی هنوز از جمهوری اسلامی عبور نکرده است.

انقلاب شیر و خورشید اگر قرار است معنایی فراتر از نوستالژی داشته باشد، باید مدرسه‌ای برای شهروندی مدرن باشد. شهروند مدرن حق دارد بپرسد، نقد کند، تردید کند، از پیامدها سخن بگوید، و حتی تاکتیک محبوب اکثریت گروه را به چالش بکشد. وفاداری سیاسی در چنین چارچوبی نه اطاعت کور، بلکه تعهد به حقیقت، منافع ملی و امکان پیروزی است.

از این منظر، عنوان این مقاله خود یک پرسش بنیادی است: آیا ما تفکر را نقد می‌کنیم یا صاحب تفکر را حذف می‌کنیم؟ اگر پاسخ دوم باشد، اپوزیسیون از همین امروز بذر اقتدارگرایی آینده را می‌کارد. اگر پاسخ اول باشد، می‌توان امیدوار بود که ملی‌گرایی ایرانی به ملی‌گرایی مدنی، قانون‌مدار و آینده‌ساز تبدیل شود.

#### ۴. انقلاب ۵۷: میان تحلیل تاریخی و اسطوره بی‌وفایی

هیچ تحلیل جدی از آینده ایران بدون بازگشت انتقادی به انقلاب ۵۷ ممکن نیست. اما بازگشت انتقادی با بازگشت عاطفی تفاوت دارد. بازگشت عاطفی می‌گوید: «مردم نمک‌شناس بودند.» بازگشت تحلیلی می‌پرسد: چه سازوکارهایی باعث شد جامعه‌ای که در مسیر مدرنیزاسیون بود، به انقلاب اسلامی برسد؟ چرا دولت پهلوی نتوانست ائتلافی پایدار میان توسعه، مشارکت سیاسی، امنیت و مشروعیت بسازد؟ چرا نیروهای چپ و اسلام‌گرا توانستند بخش‌هایی از جامعه را جذب کنند؟ چرا جهان غرب در لحظه بحرانی دچار تردید یا خطای محاسبه شد؟

پاسخ به این پرسش‌ها از ارزش دستاوردهای پهلوی کم نمی‌کند. برعکس، دفاع عقلانی از پهلوی زمانی قوی‌تر می‌شود که به جای تقدیس مطلق گذشته، بتواند هم دستاوردهای دولت‌سازی، آموزش، زیرساخت، حقوق زنان و مدرنیزاسیون را ببیند و هم محدودیت‌های سیاسی و نهادی آن دوران را بشناسد. جهان دموکراتیک با چنین زبانی بهتر ارتباط برقرار می‌کند؛ زیرا زبان آن نه نوستالژی کور، بلکه درس‌آموزی نهادی است.

اسطوره بی‌وفایی، از یک سو حس انتقام و تحقیر نسبت به بخشی از مردم را تقویت می‌کند و از سوی دیگر، خطاهای ساختاری را از میدان تحلیل خارج می‌سازد. اگر همه چیز به بی‌وفایی مردم تقلیل یابد، دیگر نیازی به مطالعه نهاد، اقتصاد سیاسی، رسانه، آموزش، ژئوپولیتیک و روان‌شناسی جمعی نیست. اما ملتی که نمی‌خواهد دوباره شکست بخورد، باید به جای آرامش روانی ناشی از سرزنش جمعی، زحمت تحلیل پیچیده را بپذیرد.

وفاداری به سامانه پادشاهی مشروطه، اگر واقعی باشد، باید از آن سامانه یک نظم حقوقی بسازد، نه یک آیین سرزنش تاریخی. مشروطه‌خواهی یعنی قانون، محدودیت قدرت، رأی ملت، مسئولیت دولت، تفکیک قوا و حقوق شهروندان. اگر مشروطه‌خواهی به وفاداری سنجی و حذف منتقد فروکاسته شود، حتی پیش از رسیدن به قدرت، از روح مشروطه فاصله گرفته است.

#### ۵. اخلاق عملگرای نتیجه‌گرا و تفاوت عمل با نتیجه عمل

در سیاست، نیت همیشه با نتیجه یکی نیست. ممکن است فردی با نیت دفاع از ایران، در صحنه‌ای حاضر شود که نتیجه‌اش تخریب تصویر ایران باشد. ممکن است کسی با نیت حمایت از شاهزاده رضا پهلوی، عکس او را در جایی بالا ببرد که نتیجه‌اش رنگ‌آمیزی او به عنوان چهره‌ای راست افراطی باشد. ممکن است کسی با نیت مبارزه با جمهوری اسلامی، در کنار جریانی بایستد که از نظر افکار عمومی کشور میزبان با ضدیت با مهاجران و مسلمانان شناخته می‌شود و در نتیجه، اعتبار اخلاقی ایرانیان تبعیدی را تضعیف کند.

اخلاق عملگرای نتیجه‌گرا به این معنا نیست که اصول قربانی مصلحت شوند. معنایش این است که اصول باید در جهان واقعی با دقت راهبردی اعمال شوند. اگر اصل ما آزادی ایران است، باید پرسیم کدام تاکتیک به آزادی نزدیک‌تر می‌کند. اگر اصل ما مشروعیت بین‌المللی جنبش ایران است، باید پرسیم کدام تصویر این مشروعیت را تقویت یا تخریب می‌کند. اگر اصل ما پادشاهی

مشروطه است، باید بپرسیم چه رفتاری آن را به قانون‌گرایی و میانه‌روی نزدیک‌تر و چه رفتاری آن را به افراطی‌گری و انتقام‌جویی شبیه‌تر می‌کند.

در سیاست نمادها، تصویر اغلب از توضیح قوی‌تر است. یک عکس از پرچم شیر و خورشید در میان جمعیتی راست افراطی، ممکن است هزاران کلمه توضیح را نابود کند. مخالفان جمهوری اسلامی و دستگاه تبلیغاتی آن نیازی ندارند ثابت کنند مشروطه‌خواهان واقعاً راست افراطی‌اند؛ کافی است تصویرهایی بسازند که چنین شائبه‌ای ایجاد کند. سیاست نتیجه‌گرا دقیقاً از همین‌جا آغاز می‌شود: کنترل قاب، پیش از آنکه قاب علیه ما استفاده شود.

بنابراین گاهی عقل سیاسی حکم می‌کند که در یک میدان حاضر نشویم، حتی اگر شعارهایی در آن میدان با بخشی از خشم ما هم‌صدا باشد. هر هم‌صدایی، هم‌پیمانی نیست؛ و هر پلتفرمی، پلتفرم مناسب نیست.

## ۶. نمونه ۱۶ مه: چرا حضور در تظاهرات تامی رابینسون خطای راهبردی است؟

بحث تظاهرات ۱۶ مه لندن نمونه‌ای فشرده از همین جدال میان نمایش وفاداری و عقل انتزاعی است. از یک سو، برخی می‌گویند ایرانیان وطن‌پرست باید از هر فرصتی برای نمایش پرچم شیر و خورشید، مخالفت با جمهوری اسلامی و حمایت از شاهزاده رضا پهلوی استفاده کنند. از سوی دیگر، نگاه راهبردی می‌پرسد: این فرصت در چه میدانی قرار دارد؟ میزبان نمادین آن کیست؟ رسانه‌ها آن را چگونه قاب‌بندی می‌کنند؟ دولت و پلیس کشور میزبان آن را چگونه می‌بینند؟ و فردا تصویر ما در دست مخالفان چگونه مصرف خواهد شد؟

تامی رابینسون در سیاست بریتانیا یک چهره معمولی محافظه‌کار نیست. او در افکار عمومی، رسانه‌ها و فضای امنیتی-پلیسی بریتانیا با راست افراطی، ضد مهاجرت و تنش‌خیابانی شناخته می‌شود. حتی اگر ایرانیان حاضر در چنین تجمعی قصدشان دفاع از ایران باشد، تصویر بیرونی حضور آنان در کنار چنین جریانی الزاماً به نفع ایران نخواهد بود. در سیاست بین‌الملل، نیت داخلی یک گروه کوچک کمتر دیده می‌شود؛ قاب بزرگ رویداد دیده می‌شود.

برای جامعه ایرانیان بریتانیا، این مسئله حساس‌تر است. بخش مهمی از ایرانیان این کشور پناهجو، پناهنده، مهاجر سیاسی، دانشجو، پزشک، متخصص یا خانواده‌هایی هستند که از سرکوب جمهوری اسلامی گریخته‌اند و در چارچوب قانون، حقوق بشر و پناهندگی بریتانیا زندگی دوباره ساخته‌اند. حضور نمادهای آنان در یک تجمع ضد مهاجرت، از نظر اخلاقی و تصویری تناقض‌آمیز است. ایرانی که خود از حق پناهندگی و تکرر جامعه بریتانیا بهره برده است، نباید تصویر خود را در کنار جریانی قرار دهد که بسیاری از اقلیت‌ها و مهاجران آن را تهدیدآمیز می‌بینند.

از منظر مشروطه‌خواهی نیز این حضور زیان‌بار است. پادشاهی مشروطه باید خود را به عنوان نظم قانون، آشتی، میانه‌روی، پارلماناریسم، سکولاریسم و حقوق بشر معرفی کند. اگر نمادهای آن در قاب راست افراطی بریتانیا دیده شوند، مخالفان می‌توانند

ادعا کنند که پروژه پادشاهی در ایران چیزی جز نسخه ایرانی سیاست‌های راست افراطی غرب نیست. این ادعا ممکن است ناعادلانه باشد، اما تصویر سیاسی همیشه با عدالت کار نمی‌کند؛ با قابلیت باورپذیری کار می‌کند.

## ۷. تجربه شخصی نویسنده: از پیشینه چپ تا دفاع عقلانی از پادشاهی مشروطه

یکی از نکات مهم در این بحث، امکان تحول فکری است. نویسنده این چارچوب، بنا بر تجربه سیاسی خود، پیش‌تر عضو و کادر حزب کمونیست کارگری ایران بوده است. در فرهنگ وفاداری سنج، همین سابقه می‌تواند به ابزار تخریب تبدیل شود: «پس تو هنوز چپی هستی»، «پس وفاداری‌ات مشکوک است»، «پس حق نداری درباره پادشاهی سخن بگویی». اما در سیاست ملی بالغ، تجربه گذشته نه لزوماً لکه ننگ است و نه امتیاز قطعی؛ مسئله این است که فرد امروز با چه عقلانیتی، چه مسئولیتی و چه تعهدی به منافع ایران می‌اندیشد.

تحول از چپ کارگری به دفاع از پادشاهی مشروطه، اگر از سر مطالعه، تجربه و مشاهده شکست‌ها باشد، می‌تواند سرمایه‌ای فکری باشد. چنین فردی هم زبان عدالت اجتماعی را می‌فهمد، هم خطر ایدئولوژی را، هم اهمیت کارگران و فرودستان را، هم ضرورت دولت ملی و نظم قانونی را. اتفاقاً مشروطه‌خواهی آینده‌ساز به چنین پل‌هایی نیاز دارد؛ پل‌هایی میان چپ دموکرات، ملی‌گرایی مدنی، لیبرالیسم، سکولاریسم، عدالت اجتماعی و دولت‌سازی.

اگر شرط حضور در جنبش ملی این باشد که هرکس از ابتدا و از رحم مادر پادشاهی خواه متولد شده باشد، جنبش عملاً خود را کوچک و فرقه‌ای می‌کند. ایران آینده را نه انسان‌های بی‌خطا، بلکه انسان‌های متحول، یادگیرنده و آماده همکاری خواهند ساخت. سیاست ملی باید امکان بازگشت، تجدیدنظر، رشد و عبور از خطاهای گذشته را بپذیرد. این همان تفاوت میان ملت‌سازی و فرقه‌سازی است.

از این رو، نقد نویسنده به راست افراطی یا به وفاداری نمایشی، نه از سر دشمنی با پادشاهی، بلکه از سر دغدغه برای امکان پیروزی آن است. پادشاهی مشروطه اگر می‌خواهد به گزینه ملی تبدیل شود، باید بتواند ایرانیان با سابقه‌های مختلف را زیر سقف قانون گرد آورد؛ نه اینکه آنان را با پرونده‌خوانی هویتی از میدان بیرون کند.

## ۸. خطر راست‌گرایی نمایشی برای مشروعیت بین‌المللی مشروطه‌خواهی

یکی از خطاهای بخشی از جریان ملی‌گرا و پادشاهی‌خواه این است که تصور می‌کند کارتهای راست‌گرایی به اندازه کافی بازی نشده‌اند و راه برون‌رفت از بن‌بست اپوزیسیون، نمایش پررنگ‌تر نفرت از چپ، اسلام‌گرایان، مجاهدین، مهاجران یا نیروهای مترقی غربی است. این تصور از اساس ناقص است، زیرا مسئله اپوزیسیون ایران کمبود خشم نیست؛ کمبود اعتماد، سازمان، زبان حقوقی، برنامه انتقال و تصویر قابل اتکا است.

راست‌گرایی نمایشی شاید در شبکه‌های اجتماعی انرژی کوتاه‌مدت تولید کند، اما برای ساختن مشروعیت بین‌المللی پرهزینه است. دولت‌ها، پارلمان‌ها، دانشگاه‌ها، رسانه‌های اصلی، سازمان‌های حقوق بشری و افکار عمومی لیبرال غربی با جنبشی همکاری پایدار می‌کنند که بتواند نشان دهد پس از جمهوری اسلامی، ایران را به سمت قانون، ثبات، امنیت، حقوق زنان، حقوق اقلیت‌ها، آزادی مذهب و انتخابات آزاد خواهد برد. اگر تصویر غالب جنبش، فریاد، نفرت، انتقام و همراهی با راست افراطی باشد، این اعتماد شکل نمی‌گیرد.

در جهانی که مسئله مهاجرت، اسلام‌هراسی، یهودی‌ستیزی، جنگ غزه، تروریسم، امنیت اروپا و رشد افراط‌گرایی هم‌زمان فعال است، کوچک‌ترین اشتباه نمادین می‌تواند هزینه بزرگ تولید کند. جمهوری اسلامی دقیقاً به چنین اشتباهاتی نیاز دارد. کافی است بتواند بگوید: «ببینید مخالفان ما همان راست افراطی غرب‌اند؛ هدفشان دموکراسی نیست، انتقام و نفرت است.» وظیفه اپوزیسیون آن است که این امکان تبلیغاتی را از رژیم بگیرد، نه اینکه آن را رایگان در اختیارش بگذارد.

بنابراین، دفاع از پادشاهی مشروطه باید به زبان میانه‌روی، قانون، آشتی ملی و حق رأی بیان شود. هرچه این دفاع بیشتر به اخلاق شهروندی نزدیک شود، گسترده‌تر می‌شود؛ هرچه بیشتر به نفرت و وفاداری آیینی نزدیک شود، کوچک‌تر و آسیب‌پذیرتر خواهد شد.

## ۹. شاهزاده رضا پهلوی: رهبر عبور، نه ابزار وفاداری سنجی

شاهزاده رضا پهلوی برای بخش مهمی از ایرانیان یک نماد تاریخی و سیاسی است: نماد تداوم ایران، امکان گذار، فاصله گرفتن از اسلام سیاسی، و بازگشت به نظم ملی. اما همین سرمایه نمادین اگر درست مدیریت نشود، می‌تواند به ابزاری برای وفاداری سنجی و حذف منتقدان تبدیل شود. خطر اینجاست که به جای آنکه شاهزاده محور عبور باشد، به معیار سنجش پاک‌سازی افراد بدل شود.

رهبر عبور باید در مرکز بایستد، نه در حاشیه افراط. نقش او، اگر بخواهد شبیه مدل‌های موفق گذار باشد، باید نزدیک کردن نیروهای متکثر به یک مقصد مشترک باشد: پایان جمهوری اسلامی، حفظ تمامیت ارضی، تأمین آزادی‌های مدنی، جدایی دین از دولت، و فراهم کردن امکان رأی آزاد برای تعیین شکل نهایی حکومت. چنین نقشی با منطق «هرکس با ما نیست، علیه ماست» ناسازگار است.

اگر عکس شاهزاده در هر صحنه‌ای که از نظر افکار عمومی کشور میزبان افراطی تلقی می‌شود بالا برده شود، بار معنایی آن صحنه به او منتقل می‌شود. این همان خطر «رنگ‌آمیزی سیاسی» است: شخصیتی که می‌تواند در مرکز ملی و میانه‌رو قرار گیرد، به تدریج در چشم ناظران خارجی در قاب راست افراطی دیده می‌شود. مخالفان به شواهد پیچیده نیاز ندارند؛ چند تصویر کافی است.

وفاداری واقعی به شاهزاده یعنی حفاظت از امکان او برای ایفای نقش ملی. این حفاظت گاهی با فریاد بیشتر حاصل نمی‌شود، بلکه با انضباط نمادین، پرهیز از صحنه‌های پرخطر، و اصرار بر زبان قانون‌گرای مشروطه‌خواهی حاصل می‌شود.

## ۱۰. از سالن مد وفاداری تا مدرسه سیاست ملی

تعبیر «سالن مد نمایش وفاداری» دقیقاً به یک بیماری سیاسی اشاره دارد: سیاست به جای آنکه محل تولید فکر و برنامه باشد، به نمایش لباس، نماد، شعار و ژست تبدیل می‌شود. افراد تلاش می‌کنند نشان دهند از دیگران وفادارترند، از دیگران ضد آخوندترند، از دیگران ضد چپ‌ترند، از دیگران شاه‌دوست‌ترند. اما چنین رقابتی الزاماً قدرت سیاسی نمی‌سازد.

مدرسه سیاست ملی چیز دیگری است. در آنجا پرسش‌ها این است: چگونه ائتلاف بسازیم؟ چگونه زبان مشترک پیدا کنیم؟ چگونه قربانیان جمهوری اسلامی را در مرکز روایت قرار دهیم؟ چگونه پارلمان‌ها و رسانه‌های غربی را قانع کنیم؟ چگونه از حقوق بشر غیرگزینشی دفاع کنیم؟ چگونه به شهروندان داخل ایران اطمینان دهیم که پس از جمهوری اسلامی با انتقام کور و پاکسازی جمعی مواجه نخواهند شد؟ چگونه میان سلطنت‌طلب، جمهوری‌خواه، لیبرال، چپ دموکرات، مذهبی سکولار، کارگر، زن، دانشجو و اقلیت‌های قومی و دینی یک کف مشترک بسازیم؟

اگر جریان ملی‌گرا و پادشاهی‌خواه می‌خواهد از وضعیت حاشیه‌ای یا فرقه‌ای خارج شود و به نیرویی ملی تبدیل گردد، باید از سالن مد وفاداری به مدرسه سیاست ملی عبور کند. در این مدرسه، وفاداری با کیفیت استدلال، مسئولیت در برابر پیامدها، ظرفیت تحمل نقد و توانایی ساختن ائتلاف سنجیده می‌شود، نه با شدت نفرت یا تعداد عکس‌ها و پرچم‌ها.

سیاست ملی به جای آنکه از هر منتقد یک دشمن بسازد، باید از هر نقد جدی یک فرصت یادگیری بسازد. اگر کسی هشدار می‌دهد که فلان تاکتیک خطرناک است، نخست باید استدلال او شنیده شود. شاید اشتباه کند؛ اما ممکن است همان هشدار، جنبش را از یک خطای پرهزینه نجات دهد.

## ۱۱. پیشنهاد راهبردی: سکوت فعال، مشاهده‌گری نقادانه و بازگشت به عقلانیت

در فضایی که خردورزی و تفکر انتزاعی به بی‌وفایی تعبیر می‌شود، سکوت همیشه نشانه انفعال نیست. گاهی سکوت می‌تواند شکلی از مراقبت عقلانی باشد: مراقبت از خود، مراقبت از اعتبار، و مراقبت از امکان سخن گفتن در زمان درست. وقتی میدان سیاسی به وفاداری سنجی و اتهام‌زنی آلوده می‌شود، ورود شتاب‌زده به هر جدل ممکن است بیش از آنکه روشنگر باشد، فرساینده شود.

اما سکوت پیشنهادی این مقاله سکوت منفعلانه نیست؛ سکوت فعال است. یعنی مشاهده دقیق، ثبت الگوها، مطالعه پیامدها، پرهیز از واکنش‌های هیجانی، و آماده‌سازی زبان بهتر برای زمان مناسب. مشاهده‌گر بودن در چنین دوره‌ای می‌تواند نوعی کار سیاسی باشد؛ زیرا اجازه می‌دهد فرد از فشار گروهی فاصله بگیرد و ببیند کدام رفتارها واقعاً به پیروزی نزدیک می‌کنند و کدام رفتارها فقط احساس وفاداری تولید می‌کنند.

بازگشت به عقلانیت نیازمند چند اصل است: نخست، تفکیک نقد فکر از حمله به فرد؛ دوم، پذیرش تحول فکری انسان‌ها؛ سوم، سنجش تاکتیک‌ها بر اساس نتیجه، نه فقط نیت؛ چهارم، حفاظت از تصویر بین‌المللی شاهزاده و پرچم شیر و خورشید؛ پنجم، پرهیز از جذب شدن در راست افراطی کشور میزبان؛ و ششم، اصرار بر زبان قانون، حقوق بشر، انتخابات آزاد و آشتی ملی. اگر این اصول به دستور کار بازگردند، می‌توان دوباره وارد گفت‌وگو شد. اما تا زمانی که هر پرسش انتزاعی به اتهام سیاسی تبدیل می‌شود، مشاهده‌گری نقادانه می‌تواند از مشارکت در هیجان جمعی مسئولانه‌تر باشد.

## ۱۲. جمع‌بندی: وفاداری واقعی یعنی حفاظت از امکان پیروزی

جدال اصلی در این مقاله میان پادشاهی و جمهوری، چپ و راست، یا وفاداری و بی‌وفایی نیست. جدال اصلی میان دو نوع سیاست است: سیاست نمایش وفاداری و سیاست عقل انتزاعی. سیاست نمایش وفاداری می‌خواهد نشان دهد چه کسی پاک‌تر، خشمگین‌تر و وفادارتر است. سیاست عقل انتزاعی می‌پرسد چه چیزی به پیروزی، مشروعیت، ائتلاف و آینده قانون‌مدار ایران کمک می‌کند.

پادشاهی مشروطه اگر بخواهد در ایران امروز پیروز شود، باید خود را به عنوان راه‌حل میانه، قانون‌گرا، مدرن، ملی و آشتی‌جویانه معرفی کند. این پروژه با راست افراطی، نفرت‌محوری، حذف منتقد، و حمله به صاحب تفکر سازگار نیست. راه پیروزی از مسیر قانون‌گرایی، مدارا، اتحاد ایرانیان، حقوق بشر، سکولاریسم دموکراتیک و حق رأی مردم می‌گذرد.

وفاداری واقعی به شاهزاده رضا پهلوی و به پرچم شیر و خورشید، یعنی جلوگیری از آنکه این نمادها در قاب‌هایی قرار گیرند که دشمنان ایران بتوانند علیه جنبش ملی از آن استفاده کنند. وفاداری واقعی یعنی گاهی گفتن «نه» به صحنه‌ای که در ظاهر پرشور است اما در نتیجه زیان‌بار. وفاداری واقعی یعنی حفاظت از مرکز سیاسی، نه هل دادن آن به حاشیه افراط.

از این منظر، نقد یک تاکتیک یا یک رفتار سیاسی نه حمله به صاحب تفکر است و نه بی‌وفایی. برعکس، نقد عقلانی می‌تواند بالاترین شکل وفاداری باشد؛ زیرا هدف آن حفظ امکان پیروزی است. انقلاب شیر و خورشید اگر قرار است به آینده‌ای آزاد و قانون‌مدار برسد، باید از نمایش وفاداری عبور کند و به عقل انتزاعی، اخلاق عمل‌گرای نتیجه‌گرا و سیاست ملی بازگردد.

## جدول راهبردی: از وفاداری نمایشی به عقلانیت پیروزی

| مسئله                   | رفتار نمایشی                     | رفتار عقلانی و نتیجه‌گرا                      |
|-------------------------|----------------------------------|-----------------------------------------------|
| نقد تاکتیک              | اتهام به بی‌وفایی یا چپ‌گرایی    | بررسی استدلال و سنجش پیامدها                  |
| پرچم شیر و خورشید       | حضور در هر صحنه‌ای برای دیده شدن | حفاظت از قاب نمادین و پرهیز از صحنه‌های پرخطر |
| حمایت از شاهزاده        | بالا بردن تصویر او در هر تجمع    | حفظ جایگاه او به عنوان چهره ملی و میانه‌رو    |
| مبارزه با جمهوری اسلامی | هم‌صدایی با هر نیروی ضداسلامیست  | ائتلاف با نیروهای قانون‌گرا، حقوق‌بشری        |

|                                           |                          |             |
|-------------------------------------------|--------------------------|-------------|
| و قابل اعتماد                             |                          |             |
| پذیرش تحول فکری و تعهد امروز به منافع ملی | پرونده‌خوانی و حذف هویتی | گذشته افراد |

## منابع و چارچوب‌های تکمیلی پیشنهادی

۱. مقاله «Why Iranian Constitutionalists Should Avoid Strategic Capture by the British Far Right»

۱۵ مه ۲۰۲۶: تحلیل ریسک حضور نمادهای مشروطه‌خواهی ایرانی در تجمعات راست افراطی بریتانیا.

۲. مقاله «از بحران تصویر تا راهبرد وحدت»، مه ۲۰۲۶: تحلیل ضرورت بازگشت جنبش آزادی‌خواهی ایران به مطالبات سلبی، حقوق‌بشری و ائتلاف‌ساز.

۳. مقاله «از سرمایه اخلاقی تا قدرت سیاسی»، مه ۲۰۲۶: تحلیل شکست تبدیل رنج ملی، تبعید و حافظه تاریخی به ائتلاف عملی و قدرت سیاسی.

۴. مقاله «هنر تغییر بازی»، مه ۲۰۲۶: بازپس‌گیری گفتمان حقوق بشر از جمهوری اسلامی و ساختن مشروعیت برای اپوزیسیون آزادی‌خواه ایران.

۵. چارچوب نظری پیشنهادی: مشروطه‌خواهی مدنی، ملی‌گرایی قانون‌گرا، حقوق بشر غیرگزینشی، و اخلاق عملگرایی نتیجه‌گرا به جای خلوص‌گرایی هویتی.